

«شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت»

شعر اقیانوس باشد خود به گوهر پروری
هر کلام نغز و شیرین کز شعور آدمی ست
زیید آن را شعر دانی گرچه از نثر دری
در کلامی نغز و موجز، داور حی قدیر
کرد در قرآن به آیتی کمال داوری
تا همه آیات آن را مرد دانا بنگرد
نی بخواند نیم آن را خود به سان ابری
شاعران و پیروانش را به گمراهی و کذب
برشمرد، اما به شرطی کان نباشد کافری
وصف آنان را که بستندی پیمبر را به سحر
از سر انکار خواندندش مقام ساحری
شاعران اهل ایمان و صلاح و پاک را
حق به نیکی یادشان کرد و به یار و یآوری

خوش ستوده است آن حکیم گنججهیی در شعر خود

شاعران را در صفت چون بلبل عرش بری
شاعران را محرم آن دوست می داند چو مغز
دیگران را پوست می خواند به کام خودسری
«پیش و پس بسته است در صف ذات پاک کبریا
انبیا از پیش و از پس شاعران در کهتری»
لیک در قرآن پیامد سوره‌ها از پیش و پس
شاعران از پیش و از پس انبیای عبقری
زان سبب بوده است برخی اولیای دین مان
نغز گفتاری نمودند در مقام شاعری
چون علی آن مرد شمشیر و قلم در گوش چاه
بَت الشکوه‌اش منظوم است از بغض پری
عقده‌ها بگشود با شعر از مناجاتی که رفت
از بن چه تا ثریا زان امیر خیبری

● ● ●

شعر گفتن از چه مذموم است پیش آن جناب
لیک می دانم که یکدم از سرودن نگذری
شعر می گوئی و با شجرت پیامی آتشین
آن چه نتوانی به نثر اندر گشایی مخبری
عصر ایجاز سخن، سبک خراسانی چیست؟
ای ابرمرد خراسان شاعر سبک دری
این نیامد در زبان الا ز عهد کودکیست
وین نیوردی به ذهن الا به لفظ خاوری
شعر از گهواره، با گوش من و تو آشناست
فهلویات است و لالایی و نغمه‌ی مادری
شاعری در شیر و خونت شد عجین ای مرد حق
از چه می خواهی بر این طبع روانت بگذری
گرچه فردوسی ست سلطان سخن اما نشد
تا برانی هرچه شعر و شاعری از هر دری
این بنای بی‌خلل، ستاره‌ی چندان کس است
از تبار رودکی و عنصری و انوری

نیز از چندان دگر از آن صناید و فحول
تا نمودندی بر این چرخ ادب نیک اختری
هر یکی فعلی و سزهنگی ست در فرهنگ ما
در مثل هر یک چنان است آن که خود شیر نری
شاعران را پاس دار و شعر را نیکو شمار
تا طریق عشق را بی‌زاد و توشه نسپری
این هنر خود نعمت حق است اندر حق تو
ای بلند از شعر تو بانگ حقیقت برکری
این زبانم لال اگر گویم که کافر نعمتی
وین دو چشمم کور اگر بینم تو حق را منکری
محسنی کوتاه‌سخن تا پیش ارباب قلم
دم زدنت از حق، نیندازد به کام کیفری

❑ زادگاه نظامی

پرویز صانعی (بیر دبیرستان‌ها) - تبریز

در یکی از مطبوعه‌های چاپ آذربایجان، با حمله‌ی مستقیم به
ماهنامه‌ی حافظ در موضوع زادگاه نظامی مطلبی با عنوان
«هویت‌سازان جعلی» چاپ کرده و در آن نوشته‌اند که:
«ماهنامه‌ی حافظ از شماره‌ی ۲۱ خود شروع به تحریف زادگاه نظامی
گنجوی کرده است». (ارمغان آذربایجان، سال چهارم، شماره‌ی
۱۲۴، ۱۸ فروردین، ص ۴). اما به پاسخ دندان‌شکن من که در
شماره‌ی ۲۵ ماهنامه‌ی حافظ چاپ شد و ثابت کردم که نظامی اهل
گنجه است، اشاره نکرده‌اند! آری،

۱- در شماره‌ی آبان ۸۴، صفحه‌ی ۳۷ مجله‌ی حافظ، جناب
سیدمهدی بهبهانی‌نیا (قاضی دیوان عالی کشور) نوشتند که حکیم
نظامی در گنجه متولد شده است.

۲- در شماره‌ی آذر ۸۴، جناب رضا سجادی (سخنگوی اسبق
رادیو) ضمن انتقاد و ردّ نظر جناب بهبهانی‌نیا اظهار داشتند که
سازمان یونسکو ضمن برگزاری یادبود حکیم نظامی در تبریز و پاریس
قانع شده است که زادگاه نظامی در ساوه است!

۳- در شماره‌ی نیمه‌ی دوم بهمن ۸۴ آقای علی رحمتی نوشت
که نظامی نه تفرشی، نه قمی که گنجه‌یی ست. نیز نگارنده جوابیه‌ی
نوشتم که در حافظ ۲۵، صفحه‌ی ۳۸ چاپ شد.

۴- جناب عبدالرضا قریب در شماره‌ی ۲۲، صفحه‌ی ۱۰۰ همان
مجله می‌نویسند: نظامی از اهالی تفرش بوده و در دهکده‌ی «طا» از
توابع تفرش تولد یافته، پس از تحصیلات ابتدایی در تفرش عازم قم
گردیده و سپس برای کار به گنجه رفته است! چنان که نظامی
می‌گوید:

۱- نظامی ز گنجینه بگشای بند

گرفتاری گنجه تا چند چند

۲- نظامی که در گنجه شد شهر بند

مباد از سلام تو نابهرمند

۳- به تفرش دهی هست «طا» نام او

نظامی از آن جا شده نام جو

آقای قریباً سطر سوم را در هیچ‌یک از نوشته‌های نظامی ندیده‌ام و ضمن تحقیق از اساتید و صاحب‌نظران تاریخ ادبیات ایران عزیز در تبریز همگی اظهار داشتند که در نوشته‌های نظامی چنین مطالبی را سراغ ندارند. نگارنده به منبعی که جناب قریب این شعر را از آن نقل قول کرده یعنی در پی نوشت تاریخ اجتماعی ایران مرتضی راوندی (ج ۱، ص ۳۳۹ تا ۳۴۸) منبع مورد استفاده‌ی ایشان مراجعه کردم، دو سطر اول و دوم در صفحه ۳۳۹ وجود داشته ولی از سطر سوم خبری نبود! لذا از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

محقق و مورخ بزرگوار مرتضی راوندی در همان صفحه چنین می‌نویسد: حکیم نظامی در حدود سال ۵۳۵ در شهر گنجه متولد شده و پس از عمری در کوهلت و پیری در گذشت. شاعر به گنجه زادگاهش سخت دلپستگی داشت و مکرر در اشعارش به گنجه اشاره شده است و سپس دو بیت شعر فوق را شاهد می‌آوردند.

۵- جناب محبی‌نژاد در همین شماره ۲۲، صفحه‌ی ۱۰۰ از اظهار نظر جناب رضا سجادی و برادرشان شادروان دکتر سیدضیاءالدین سجادی استاد دانشگاه تبریز که با دلایل کافی و مستند [کلام سند] ثابت کرده‌اند که نظامی متولد ساوه است؛ شگفت‌زده شده و مرقوم نوشته‌اند که بین گنجه و قم مولد سومی هم برای نظامی پیدا شده که این دعوی جدیدی است و...؟

جناب محبی‌نژاد در این که نظامی در شهرستان قم در ایران متولد شده دکتر مظاهر مصفا، مرحوم علی‌اصغر حکمت، شادروان دکتر محمد معین و به‌نوعی زنده‌یاد استاد سعید نفیسی را نیز در نظر خود سهیم و شریک قلمباد می‌کنند!

۶- آقای علی رحمتی در صفحه‌ی ۹۰ در شماره‌ی ۲۵ ثابت کرد که نظامی اهل گنجه است.

۷- امید است با توضیح زیر مسأله برای همیشه و بر همه‌ی اهل علم و ادب تاریخ ایران مسلم و محقق باقی بماند.

پروفیسور ضیاء موسی‌اوغلو محقق و آکادمیسین جمهوری آذربایجان شمالی در کتاب تحقیقی خود به‌نام دولت آذربایجان آذربایجان که جناب دکتر علی حسین زاده «دانشقین» آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند در صفحه‌ی ۲۳۷ عیناً چنین می‌نویسند: «نظامی در شهر قم متولد شده است؛ چو در کوچی شهر گنجه گم / ولی از قهستان شهر قم روستای قم در ناحیه‌ی قاق جمهوری آذربایجان واقع شده است» بعضی چنین پنداشته‌اند که محل تولد نظامی در شهرستان قم در ایران است در صورتی که نظامی هیچ‌وقت از وطن خود خارج نشده و نظریه‌ی فوق باطل و غیرقابل تصور می‌باشد.

به نظر نگارنده و به حکم اخلاق نویسندگی لازم و ضروری است که اهل قلم مسوولانه با تحقیق و بررسی‌های لازم و در نهایت احتیاط گوشه‌هایی تاریک تاریخ ایران را که فراوان است بدون تعصب و توسط به غرور ملی و انگیزه‌های قومی و نژادی و زبانی که آن را شوونیسیم می‌گویند حقیقت را دریابند و بی‌کم و کاست بنویسند و از مخلوط کردن هویت انسان‌ها و تاریخ بهره‌یزند. زیرا وقایع‌نگاری با آرمانگرایی و داستان‌سرایی که مستلزم خیال‌انگیزی، روح‌پروری، اوج تخیلات و تصورات انسانی است فرقی فاحش دارد.

نوشتن تاریخ ضرورتاً باید مبتنی بر اسناد، مدارک و اطلاعات دقیق

تاریخی و در نهایت صداقت و احتیاط صورت پذیرد. فریاد که این رویه‌ی مطلوب در حق حکیم نظامی رعایت نگردیده و لزوماً باید رعایت گردد. انشاء‌الله.

حافظ: برای اطلاع خوانندگان، عرض می‌شود که نوشته‌های مستند آقایان سیدمهدی بهبهانی‌نیا در صفحه‌ی ۲۷ شماره‌ی ۲۷ (بهمین ۸۴، علی رحمتی در صفحه‌ی ۹۰ حافظ شماره‌ی ۲۴ (نیمه‌ی دوم بهمن ۱۳۸۴) و پرویز صانعی در صفحه‌ی ۲۸ شماره‌ی ۲۵ (نیمه‌ی اول اسفند ۱۳۸۴) ناظر به گنجه‌یی بودن نظامی است اقوال آقایان رضا سجادی، عبدالرضا قریب و سرکار سرهنگ محبی‌نژاد ناظر به سلوچی، قمی یا تفرشی بودن نظامی به اقتضای فرصت دادن به هر دو طرف برای استدلال و مناظره‌ی ادبی و تاریخی، چاپ شده است. به‌هر حال، آن چه مسلم است، این است که گنجه در زمانی که نظامی گنجه‌یی می‌زیسته است، بخشی از خاک ایران بوده است و تعلق نظامی هم به فرهنگ ایرانی با آن همه اثر منظوم پارسی نیاز به گفت‌وگو ندارد. تنها جای گله‌گزاری این است که نویسنده مجتوم قوم‌گرای آرمغان آذربایجان در مقاله‌ی مورخ ۱۸ فروردین ۸۵ خود نوشته‌های چهار نویسنده‌ی مجله راجع به گنجه‌یی بودن نظامی را نادیده گرفته و فقط به اسناد نوشته‌های سه نویسنده‌ی دیگر علیه حافظ جو سازی کرده‌اند.

☑ جاسوس انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد

شهاب حیدرزاده - نیوجرسی

در صفحه‌ی ۲۴ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۱۱ (بهمین ۸۳) نامه‌ی فارسی از یک «دیپلمات انگلیسی» به‌نام لانسلت پایمن Lancelot Pyann مورخ ۸ شهریور ۱۳۳۳ چاپ کرده بودید، باید عرض کنم که وی «دیپلمات» نبود، بلکه از کارکنان ام. آی. سیکس (دستگاه اطلاعات و ضد اطلاعات بریتانیا) بود و به‌همین دلیل به‌هنگام اجرای طرح کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به همراه سم فال Sam Fall و جفری ویلر J. Wheeler به ایران آمده و در کودتا سهم مستقیم داشته است. این حضرات نخست می‌خواستند با استفاده از «طریق قانونی» (استیضاح مصدق در مجلس) دولت مصدق را سرنگون کنند و وقتی که مصدق مجلس را با استعفای نمایندگان از رسمیت انقضاخت و فراندوم کرد، طرح کودتا اجرا شد.

☑ با شاعران امروز

علی اکبر کنی پور (مستی) - تهران

بی‌هیچ مقدمه خواستم به‌شورای شعر مجله‌ی گرانبه‌ی حافظ عرض کنم اشعاری را که برای چاپ در مجله‌ی حافظ انتخاب می‌فرمایند بیش‌تر مورد بررسی قرار دهند که خدای ناکرده برای نواوزان جاده‌ی شعر و راهیان نوپای این مسیر بدآموزی نشود. از جمله‌ی اشعار مندرج در شماره‌ی ۲۷ فروردین ۱۳۸۵، اولاً در رباعی مندرج در صفحه‌ی ۱۳۳ «امروز دم بسی گرفته است / غم بر روی غم به‌دل نشسته است» به سرکار علیه عالیه فاطمه عربشاهی سبزواری

بفرمایید، گرفته و نشسته با هم قافیه نمی‌شوند. هم‌چنین در مورد شعر «عاشورایی» به استاد بزرگوار جناب هوشنگ بهداروند بفرمایید که در شعر «در حلقه‌ی شب روز گرفتار شده / ناموس خدا اسیر کفار شده»، جمله در هر دو بی‌فعل است و بایستی «شدست» باشد. ضمناً در شعر ایشان «نیست که نیست» را تأکید در نبودن تصور کرده‌اند؛ در حالی که نفی در نفی، اثبات است؛ یعنی نیست که نباشد و هست. خواهی می‌فرماید «ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست» یعنی همه‌ی خبرها هست.

☑ در پاسخ شعر «من، قلم و...» امین

- احمد ذوالقدر (قاضی بازنشسته) - تهران
- ۱- ای امین! پروانه‌ی و زسوختن پروا نداری بس در آتش سوختی، دیگر ز خود گرما نداری
 - ۲- من بگویم: عشق آتش زد ترا چون شمع آتش میهن آتش هست، تو پروانه‌ی، حاشا نداری
 - ۳- شد قلم تا نای گرم سینه‌ی میهن پرست گر بنالد نای تو فرقی ز مولانا نداری
 - ۴- گرچه مولانا شکایت کرد بی‌حد از جدایی تو درون میهنی، داد از جدایی‌ها نداری
 - ۵- تا که شیرین است کامت از شراب عشق میهن شاد کاما! دیده‌ی گریان خون بالا نداری
 - ۶- کی توان رنجید گر دشمن بتازد، بد بگوید تا ترا یارند یاران باکی از اعدا نداری
 - ۷- تا وطن‌داری و سر، سودا ز خون پاک خود کن نقد جان می‌ده وگر سودی در این سودا نداری
 - ۸- ای امین! با «نامه‌ی حافظ» گرفتی کشور دل ملک دل کردی مسخر، نیست غم دنیا نداری
 - ۹- ما و تو در راه میهن گر فدا سازیم خود را تو منی و من توام؛ بنگر که تو یا ما نداری

☑ باز هم از خودکشی هدایت

شاهرخ شهبابی - واشنگتن

آقای دکتر مهدی مزده در صفحه‌ی ۱۱۰ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۲۷ (فروردین ۸۵)، ضمن حمله‌ی ناجوانمردانه به آقای دکتر سعید فاطمی و دفاع بی‌دلیل از علی سهیلی، نوشته‌اند که: «در اسناد مربوط به کفن و دفن هدایت تا امروز هیچ کجا نامی از دکتر سعید فاطمی نیامده». حرمت تاریخ و ادبیات اقتضا دارد که به عرض خوانندگان فرهیخته‌ی حافظ برسانم که اسماعیل جمشیدی در صفحه‌ی ۹۳ کتاب خودکشی صادق هدایت صریحاً نوشته است: «در بین حضار در مجلس، مرد معروف و نامطلوبی [یعنی مهندس خسرو هدایت] بود که به هیچ‌وجه هماهنگی با طرز فکر و روحیه‌ی صادق هدایت نداشت، ولی او صاحب‌خانگی می‌کرد و با تازه‌واردین خوش و بش می‌نمود. دکتر سعید فاطمی که در رک‌گویی معروف است به صدای بلند آن چنان که آن شخص بشنود، گفت: روح هدایت

از این‌که چنین مردی در مراسم سوگواری او شرکت می‌کند، آزرده‌خاطر شده است».

البته در همان کتاب آمده است که کسانی که در مراسم دفن صادق هدایت حضور داشتند، ده - یازده نفر بیش‌تر نبودند، لذا این مراسم مربوط به جلسه‌ی سوگواری نه تدفین است. به‌علاوه صادق هدایت، یکصد و سی هزار فرانک پول نقد (در آن زمان به ارزش هزار و هشتصد تومان) پول همراه داشت که پلیس آن را در اختیار خواهرزاده‌ی صادق هدایت (خانم مهین فیروز) گذاشت و او با آن پول، قبری سی ساله برای هدایت در گورستان پراشز خرید که بعداً آن را برادر ارشد صادق هدایت (محمود هدایت) به کمک مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه تبدیل به صد ساله کرد و البته بر اثر همین که باید برای خرید قبر از تهران دستور می‌گرفتند، جنازه‌ی هدایت شش روز روی زمین ماند.

در خاتمه اما این‌که مرحوم دکتر محمد شاهکار گفته است که قبر دو طبقه بود و در طبقه‌ی پایین دکتر حسن شهید نورایی و در طبقه‌ی بالا صادق هدایت دفن شدند، درست نیست؛ زیرا قبر هدایت یک طبقه و اختصاصی خریداری شد و قبر دکتر نورایی هم در گورستان مسلمانان است نه در پراشز. ضمناً به‌خلاف گفته‌ی دکتر سعید فاطمی، دکتر محمد شاهکار هم در مراسم تدفین حضور نداشت و فقط در مسجد سخنرانی کرد.

☑ شعر و شاعری همه چیز هست

غلام‌رضا صدیق - مشهد

در پاسخ آقای دکتر محمود رضازاده که در شماره‌ی ۲۷ ماهنامه‌ی حافظ فروردین ۸۵ نوشته‌اند: شعر است هیچ و شاعری از هیچ، هیچ‌تر

در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست؟ آقای دکتر محمود رضازاده از تهران مطلبی نوشته‌اند که در صفحه‌ی ۱۱۸ برخورد آرا و اندیشه‌های ماهنامه‌ی وزین حافظ درج شده است. نوشته‌ی ایشان حاوی مطلب ارزنده‌ی ست و به تفصیل باید‌ها و نیاید‌های جامعه‌ی فعلی ایران را برای درج در مطبوعات متذکر شده‌اند که به‌جای خود ارزشمند است و گلایه از این‌که چرا مقاله‌ی ایشان را درباره‌ی فناوری هسته‌ی در ماهنامه‌ی حافظ چاپ نکرده‌اند و این‌که اختصاص دادن چندین صفحه‌ی مجله به شعر و شاعری بی‌دلیل است و بیت بالا را در پایان مقاله آورده‌اند.

بر مطلب ایشان چند ایراد وارد است: اول این‌که همان‌طور که همگان من جمله ایشان اطلاع دارند، همه‌چیز تخصصی شده از جمله مطبوعات. ما، فصل‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، مجلات هفتگی و روزنامه‌های تخصصی داریم از قبیل: سیاسی، اقتصادی، علمی، ورزشی، فلسفی، دینی، فکاهی، عکاسی، فیلم، تئاتر، کشاورزی، بورس و ادبی. باید به ایشان خاطر نشان کرد که جای مقاله‌ی شما در ماهنامه‌ی ادبی حافظ نیست و شما بهتر بود مقاله‌ی درباره‌ی فناوری هسته‌ی خود را که حتماً ارزنده هم هست به یک مجله‌ی علمی می‌فرستادید که از آن به‌خوبی استقبال هم می‌شد. ماهنامه‌ی حافظ پژوهشی، ادبی، تاریخی، حقوقی و سیاسی است. و مقالات جدی سیاسی به گفته‌ی شما و هم‌چنین مقالات پژوهشی، تاریخی و حقوقی

☑ شعر از شریعتی نیست

پرویز غفوری - تهران

در بخش «حافظ‌شناسی» در ماهنامه‌ی شماره‌ی ۲۶ (اسفندماه ۱۳۸۴) آقای دکتر سعید خیرخواه در مقاله‌ی با عنوان «خطای قلم صنع» در صفحه‌ی ۵۲ نوشته‌اند که شعر زیر را مرحوم دکتر شریعتی سروده است: نمی‌خواهم بدانم پس از مرگم چه خواهد شد...

این جانب مثل همه‌ی علاقه‌مندان به آثار زنده‌یاد شریعتی در هر محفل و انجمن ادبی که گاه‌آ از این شعر اسم برده می‌شد و سینه به سینه به نام آن مرحوم اشاره رفته است به یقین از آثار ایشان می‌دانستم. تا این‌که در یکی از مراسم سالگرد نام‌برده (در سال ۱۳۸۳) که در حسینی‌هی ارشاد به‌همت آقای دکتر ناصر میناجی برگزار شده بود، به‌نقل از خانم سوسن شریعتی دختر زنده‌یاد به یکی از خانم‌های شاعر که در آن‌روز در سروده‌اش به‌یاد بود ایشان از این شعر الهام گرفته بود، اظهار می‌دارد که این شعر سروده‌ی پدرم نمی‌باشد، زیرا بعد از فوت دکتر سراینده کسی دیگری بوده که خود را به خانواده‌ی شریعتی معرفی نموده است.

لذا بدین‌وسیله مراتب را جهت اطلاع عموم به عرض می‌رسانم تا در صورت امکان، با چاپ این موضوع مختصر در مجله، موضوع برای خوانندگان روشن شود.

☑ زمان قصیده نگذشته

عبدالحسین علیپور - تهران

بنده در این سر پیری که بعد از چهل سال اشتغال به شغل شریف دبیری، آرد خود را بیخته و الک خود را آویخته‌ام، نه اهل مداحی‌ام و نه شما به مدح کسی احتیاج دارید، اما خواستم بگویم که قصایدی که از شما در این چند شماره‌ی ماهنامه‌ی حافظ دیده‌ام، بویژه قصیده‌ی «از شاهنامه‌ی فردوسی تا ماهنامه‌ی حافظ» در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳۷، از امهات قصاید زبان فارسی‌ست و الحق از قصاید هیچ یک از شاعران قصیده‌سرا از انوری و خاقانی و معزی و کمال‌الدین اسماعیل گرفته تا ادیب‌الممالک فراهانی و ملک‌الشعرای بهار دست کمی ندارد. اگر شما در همه‌ی عمر هیچ دست به‌قلم نبرده بودید و فقط و فقط همین یک قصیده‌ی فاخر از شما به یادگار مانده بود، در تاریخ ادبیات فارسی ماندگار می‌شدید. در ضمن، تواضع شما که از مجله‌های سخن، یادگار، یغما، آرمغان، وحید و آینده با احترام یاد کرده و از مدیران آن‌ها یعنی خانلری، یغمایی، وحید دستگردی، اقبال آشتیانی، وحیدنیا و دست آخر ایرج افشار تجلیل کرده بودید، جای ستایش دارد، زیرا به عقیده‌ی من ماهنامه‌ی حافظ بر همه‌ی آن‌ها برتری دارد و به‌عبارت دیگر در تاریخ مطبوعات ما نظیر نداشته و ندارد. امین! ترا به خدا باز هم قصیده بخوان!

☑ در حمایت از ماهنامه‌ی حافظ

محمد ناظری (دبیر ادبیات فارسی) - ایلام

شعر کردی: هر که بوی عشق بیوله‌یانتش / گیانم و فدای خشت

کاشانه‌ش

از قاجار به پهلوی، ولیعهد قانونی شاهپور علی‌رضا بود و بعد از فوت ولیعهد قانونی، این حق به پسر او می‌رسید. البته مادر علی هم فرانسوی و خود او هم متولد فرانسه بود و بنابر این رسیدن او هم به سلطنت منع قانونی داشت چون به مادر او (به‌خلاف فوزیه) برابر قانون «صفت ایرانی» داده نشده بود. با همه‌ی این‌ها، شاه نمی‌خواست که این برادرزاده آزاد باشد؛ لذا برادرش حمیدرضا را برای برگرداندن برادرزاده‌اش علی به پاریس فرستاد و مادر علی که فرانسوی بود به مقامات فرانسوی متوسل شد تا پسرش را که تبعه‌ی فرانسه است به ایران نفرستند. بالاخره با موافقت مادر، علی به تهران رفت و در آن‌جا محمدعلی وارسته که بعدها هم رئیس شورای سلطنتی شد، سرپرست علی پهلوی گردید. غریب آن است که علی پهلوی، پس از این‌که کاترین عدل (دختر پروفسور عدل) و شوهرش (بهمن حجت پسر سرلشگر حجت کاشانی) علیه محمدرضاشاه به عملیات چریکی دست زدند و دختر پروفسور عدل و شوهرش به‌دست ساواک کشته شدند، چون با آن‌ها دوست بود به زندان اوین برده شد و بعد که بر ساواک مسلّم شد که علی پهلوی مارکسیست نیست، او را ممنوع‌الخروج کردند و او تنها پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ توانست از ایران خارج شود.

☑ انتقاد از ملی‌گرایان و ملی - مذهبی‌ها

عیسی خطیبی - تهران

انحصارطلبی‌های کور، منحصر به دولت و حاکمیت نیست، گروه‌های به اصطلاح اپوزیسیون و نیز بعضی از همکاران مجله‌ی حافظ هم دچار همین حسدورزی کور کودکانه‌اند. خاطرات آقای دکتر ناصر تکمیل‌همایون درباره‌ی ملاقات محرمانه‌ی دکتر هوشنگ نهایندی از طرف شاه با داریوش فروهر و استاد موجود دیگر نشان می‌دهد که شاپور بختیار بدون اطلاع و موافقت جبهه‌ی ملی و حزب ایران، روی دست دکتر سنجابی (رهبر جبهه‌ی ملی) زد و بدون موافقت آن‌ها نخست‌وزیری را قبول کرد و تسلیم شاه شد، احمد مدنی هم بدون موافقت جبهه‌ی ملی، وزیر دفاع شد، داریوش فروهر به‌کلی از جبهه‌ی ملی خارج شد، بازرگان در دولت موقت همه‌ی کارها را به دوستان و خویشان‌ش سپرد، دکتر یزدی هر فرصتی را از وزیر امور خارجه‌ی وقت (دکتر سنجابی) سلب کرد. اللهیار صالح و مسعود حجازی (روسای سابق جبهه‌ی ملی) در انزوا مردند و...

خلاصه، آقای دکتر تکمیل‌همایون هم معلوم نیست چرا تازه پس از بیست و هشت سال بعد از وقوع ماجرا، تازه امسال در مجله‌ی حافظ داستان ملاقات نهایندی و فروهر را در خانه‌ی خودش به مردم می‌گوید، آن هم فقط به‌دلیل آن‌که نهایندی او را تحقیر کرده و نوشته است که وی «وردست» فروهر بوده است. علی اردلان، فروهر و مسعود حجازی هم با هم دعوا داشتند. مسلماً گروه‌های سیاسی کوچک بیست - سی نفره‌ی که با اعضا و افراد خودشان صادق نیستند و در یک چنین تشکیلات کوچکی، دست از جاه‌طلبی و خودمجویی برننارند، در سطح کلان بهتر از بختیار، مدنی، بازرگان و یزدی عمل نخواهند کرد. به عقیده‌ی من، بهتر است در جهت تحقق حق حاکمیت ملت و تأمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، گذشته‌نگر نباشید و بیش‌تر به واقعیت‌های سیاسی امروز بپردازید.

ترجمه به فارسی: هر کسی بوی عشق بیاید از خانه اش / جان من فدای خشت کاشانه اش
جانم فدای دست و دل و چشم و فکرهای شما عزیزانی که همگی اینها را به کار می‌انزاید تا بتوانید غنای روحی قابلی برای ما گریستنگان، تشنگان و طالبان حقیقت پیدا کنید. در پهنه‌ی ایران زمین و در درازنای تاریخ پرتلاطم، غم‌بار و افتخار آفرین کشورمان این شما عزیزان و اسلاف و بعدها اخلاف شما خواهد بود که پرچم حقیقت عزت و سلامت این دیار را با بازوان قدرتمند خود هم‌چنان در اهتزاز نگاه می‌دارید.

علی‌رغم این که این درخت تناور مورد هجوم بادهای مسموم، تیرهای سنگین قرار گرفت از شاخه‌هایش شکسته به تنه‌اش زخم عمیق و جانگاز رسیده اما سقوط نکرد، خود را سرپا نگه‌داشته ماند. شماها با خون دل باریکه‌ی آبی، گاهی می‌شد جوی روانی و گاهی هم رود زلالی برایش فراهم کردید تا درخت سرپا بماند و پربار و بر شود. داستان شما هرچه توانا تر، قدم‌هایتان استوارتر و ایران عزیز نام نیکوی شما را در سینه و در گنجینه‌ی تاریخی خود ثبت و به آیندگان معرفی خواهد کرد. نگاه کنید به کاخ شکوهمند حکیم توس در خراسان (بی‌افکنم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیارد گزند) و بنگرید به کوخ مسکین سلطان محمود در دیار غزنین. آینه‌ی عبرت در زمانی که شاعر متملق برای لقمه‌ی چرب و مال و جیفه‌ی دنیا به مملوح خود پادشاه وقت می‌گفت: ای پادشاهی که شاهان دنیا همه تورا / پلبوس و چاکر و سگ‌بند و غلام و یا

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
فردوسی بزرگ، بزرگی و عظمت ایران و انسانیت را سرود و چه سرودی، سرسبزتر و زلال‌تر از آب. باشکوه، همبر کوهساران سربلند البرز و زاگرس. عزیزان ما معتقدیم که هم‌اکنون اگر یک دانش‌آموز ابتدایی در یکی از روستاهای آفریقای جنوبی یکی از مساله‌های ریاضی کتاب خود را بفهمد و خوب حل کند، خیر این کار در نهایت به همه‌ی جهانیان می‌رسد و همه‌ی انباشته‌های علوم این گونه قطره‌قطره جمع شده‌اند. خلاصه این بیست و هشت شماره‌ی حافظ برای ایران‌زمینی و زبان فارسی و انسانیت خیر مطلق و شعله‌ی فروزانی بوده است.
حافظیان عزیز فروزان بدرید فروزان.

📌 نیچه چه می‌گوید؟

دکتر محسن رهامی - سبزوار

امینوارم فرهیختگان هم‌چون شما که در این تاریکی و ظلمات جهل و بی‌خبری و ناگاهی به‌مانند نور و ستارگانی همواره می‌درخشند تا به قول همشهری فقیدمان زنده‌یاد دکتر علی شریعتی: خواب خفتگان خفته را آشفته‌تر سازند. همواره در سلامتی و تندرستی باشید. بنده با توجه به روحیه‌ی آزادگی و آزادمندی که در حضرت عالی یافته‌ام، بر آن شدم که این مرقومه را از طرف شاگردی به استاد خود بنویسم و دو جلد کتاب ناقابل خود را به جهت یادگار - مهم‌تر از آن غلط‌گیری و تذکر آن‌ها به این جانب - به حضور محترم‌تان ارسال دارم.

امینوارم که پسند خاطر شما بزرگوار واقع گردید.
بنده در جنود شش سال است که در پاره‌ی زندگی و تفکرات فیلسوف یا بهتر بگویم فلسفه‌ورز بزرگ غرب یعنی فردریش نیچه تحقیق و مطالعه می‌کنم و اتفاقاً ترجمه‌ی بسیار شیوا و دلپذیر جنبه‌هایی را (تاملات ناپهنگام) مطالعه کرده و استفاده‌ی وافی و شایسته برده‌ام. همان‌طور که حضرت عالی از بنده به مراتب بهتر و جامع‌تر می‌دانید، نیچه یک فلسفه‌ورز قهار و چیره‌دستی است که نمونه‌ی آن را به جرات می‌توانم بگویم در هیچ فیلسوفی ندیده‌ام. او بیش از آن که یک سازنده باشد، یک تخریب‌کننده و یک منهدم‌کننده است. او با فکر و اندیشه موشکافی که به راحتی در زیرین‌ترین لایه‌های تفکرات بشری و ریشه‌های پدیده‌ها و نمودهای اعمال بشری (حال در قالب جلوه‌های تمدن) نفوذ می‌کند و علت جلوه‌ها و وقایع و جلوه‌های تمدن را در زیر فرسنگ‌های فراموشی و غفلت قرون و اعصار و هزاره‌ها جست‌وجو می‌کند و معرفی می‌نماید. و بدین دلیل است که او حتا با اخلاق هم برخوردی تاریخی و انتقادی می‌نماید. ابرمردی که او تصویرش را ارائه می‌دهد به عقیده‌ی من بیش‌تر از آن که یک شخص یا فرد انسانی باشد، شکل متکاملی از یک تفکر بشری است که برخوردار از یک جهان‌شمولی بودنی سترگ و خلل‌ناپذیر می‌باشد. حال این ابرمرد می‌تواند نماینده‌ی آن تفکر و عقیده باشد. او در جایی می‌گوید: «تمام پیشرفت‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز بشری از خلال جنگ‌ها و سیلاب خون و خون‌ریزی‌ها گذر کرده است» حال این ابرمرد کیست؟ آیا مگر نه نماینده‌ی و یا بهتر بگویم لیدر این جریان و حرکت متحول‌کننده‌ی تاریخی؟! به‌عنوان مثالی روشن مگر در حرکت تاریخی دعوت محمد (ص) به اسلام چه کشتارها و خون‌هایی که ریخته نشد. خود علی (ع) شمشیرزن بزرگ سپاه محمد در نهج البلاغه چه می‌گوید: «با شکم گرسنه و بسی تشنه و اندامی سخت فرسوده، هم‌چنان شمشیر می‌زدیم و به پیش می‌رفتیم. از کشتن پدران و برادران و عموزاده‌ها و نزدیک‌ترین خویشاوندان خود هیچ ابایی نداشتیم و همه را در راه عقیده‌ی خود به خاک می‌انداختیم و در خون خویش می‌غلتانیدمشان. حاضر بودم از راه قرآن (یک تفکر و عقیده: حال آسمانی و زمینی) همه را گردن زنم»

بنده به جرات می‌توانم بگویم که نیچه در هیچ کجای آثارش اشاره‌ی به تفکر خاص غیر دینی نکرده است و چه بسا بسیار شده که از تفکرات با ریشه‌های دینی و مذهبی حمایت نموده، به‌عنوان مثال در کتاب تبارشناسی اخلاقی خود که از قوم خشاشامون (اسماعیلیان هفت امامیان) تمجید نموده. آن‌جا که می‌گوید: «آن قوم برتر از مرد برتر - که گفتند هیچ حقیقتی ندارد! حقیقت فقط ما هستیم» نیچه به دنبال بت‌شکنی است، از بت‌سازی بیزار است و بت‌شکنان تاریخ را دوست دارد. نیچه با مسیح دشمن نبود، نیچه با مسیحیت مخالفت می‌ورزید، چرا؟ به قول خودش: «چون تمام اندیشه‌های زیانناکانه را که تراژدی از آن‌ها آغاز می‌شود، نفی و معکوم می‌کنند»

او خود می‌گوید: «من افتخار می‌کنم با بزروی زمینی من کنارم که افرادی بزرگ هم‌چون افلاطون، مسیح، میرالبوس، کی‌رنگار، محمد و... بر آن پاگزارده‌اند». این حرف او یعنی چه؟ یعنی بت‌شکنان تاریخ، تفکر اراده‌ی معطوف به قدرت نیچه‌ی به عقیده‌ی من چیزی جز همین مساله نیست. یعنی مساله‌ی بت‌شکنی و

ساختار شکنی، چرا؟ چون هر چه قدر بخواهیم این مسأله‌ی «اراده‌ی معطوف به قدرت» نیچه را در محلی به غیر از مسأله‌ی ساختار شکن و بت شکنی اش، ارجاع به محل دیگری بکنیم، از وزن و سنگینی و جبروت تفکر این متفکر بت شکن کاسته‌ایم و آن را سبک ارزیابی کرده‌ایم. و ابرمرد او کسی جز همین بت شکن نیست و چه بسا که بت شکنان بزرگ تاریخ حتا عزیزترین کسان خود را در پای این مرام و رسالت تاریخی خود قربانی کرده‌اند. (به عنوان نمونه مسأله‌ی ابراهیم و فرزندش اسماعیل که کی‌رکگارد در کتاب ترمس و لوز خود به چه زیبایی این حرکت ابراهیم را به تصویر می‌کشد.)

لذا بنده به عنوان کوچک‌ترین شاگرد شما می‌خواستم که جناب عالی در خصوص این جمله‌ی نوشته شده در صفحه‌ی ۸ کتاب شریف **تاملات ناپهنگام** ترجمه‌ی حضرت عالی توضیح بفرمایید که فرموده‌اید: «بر اساس جهان بینی نیچه، جهان اراده‌ی ست معطوف به قدرت و جز این چیزی نیست» با این نظر نیچه غایت همه‌ی دستگاه‌های فلسفی، باورهای مذهبی و تلاش‌های انسانی را بر بنای جهان معنوی و مطلوب که فوق این جهان یا در موازات این جهان باشد، نفی می‌کند.

یعنی به عقیده‌ی حقیر، تفکر و تز «اراده‌ی معطوف به قدرت» هیچ گاه نفی کننده‌ی باورهای مذهبی و دینی و جهان معنوی نیست. چرا؟ چون به گفته‌ی خود نیچه: «ما ساختار شکنان نیرو و حرارت خود را از همان کنده‌ی آتشین می‌گیریم که اکنون به سردی گراییده است؟» یعنی همان احیاء و شاید (درست‌تر است این را بگویم) نقاب از چهره انداختن مرام، مکتب‌ها، باورهای به انحراف کشیده شده، چرا نیچه از اسلام و مکتب اسلام به نیکی یاد می‌کند؟! آیا مگر نه این است که با مطالعه در کتاب آسمانی مسلمانان رگه‌هایی از اصالت و عدم تحریف دین آسمانی را یافته است. آن جایی که اسلام بر خلاف مسیحیت می‌گوید: «وقاتلوا و قتلوا»، یعنی به پیش بروید بشکنید و بسازید. ساختار شکنی کنید و پس آن گاه دست به عمارتی نو زنید.

مسیحیت چه می‌گوید: «اگر بر صورت سیلی زدند، طرف دیگر را هم بیاور» و یا «گشته شوید، مسیحی روی زمین شهیدی بیش نیست (تعلیم لوتری)». نیچه از این طرز تفکر بیزار بود و اراده‌ی معطوف به قدرت او نشأت گرفته از این طرز تفکر بود. بنابراین عقیده‌ی من این طرز تفکر نه تنها نفی کننده‌ی وجه تفکر دینی و الهی نیچه نیست، بلکه نیچه، یگانه فیلسوفی ست که اگر به حقیقت و ژرف نگری خاص خود او به فلسفه‌اش بنگریم، تایید کننده‌ی به حق ادیان و تعلیمات الهی ست. «قلب او مومن، دماغش کافر است».

☑ باز آفرینی داستان یوسف و زلیخا

س. حسام - تهران

عطف به ایرادات آقای محرم علی حاج بابایی راجع به باز آفرینی داستان یوسف و زلیخا در صفحه‌ی ۳۸ شماره‌ی بیستم ماهنامه، خواستم بگویم که پیش از من جمعی از عرفا، مضامین ظاهری داستان یوسف و زلیخا را به مضامین عرفانی متحول کرده‌اند، چنان که مرحوم شیخ اسدالله ایزد گشسب می‌نویسد: «یوسف روح با اخوان قوی و مدارک از کنعان عالم ملکوت به ملک آمده و به سعی اخوان حسود به

چاه طبیعت افتاده تا کاروانی از راه رسد و به جبل‌المتین ولایت از چاهش برگشند و به بندگی‌اش برگیرند و به عزیز مصر ولایت او را بفروشد و عزیز او را به زلیخای نفس سپارد. و نفس از هر راهی به درآید تا او را از راه ببرد. و اگر او قصدی می‌خواهد به همراهی نفس ظهور برهان رب مانع آید و عصمت حافظ از فحشا باشد تا بالاخره خود عزیز مصر ولایت گردد و مقام خلافت و نبوت و سلطنت حقیقیه او را دست دهد و پنج حس ظاهر و شش حس باطن و عقل نظری، عملی یا عقل و نفس او را سجده نمایند». (ایزدگشسب اسدالله اسرارالعشق، تهران، ۱۳۳۹، صص ۲۲-۲۳)

نیز مرحوم حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی در تفسیر کیوان می‌نویسد: «یوسف تن به قضا داده و رو از همه جا گردانید. خود را به جان آفرین سپرد و زیر لب رو به پدر نمود که... اگر عزیزم نکرده بودی، برادران چنین خوار و زارم نمی‌نمودند. از تو می‌کشم، هر چه می‌کشم. تو که بر دفع بلایم قادر نبودی چرا برملا این همه مرا ستودی که برادران را بر من بی‌اعالید. اکنون کجایی که گل سرسید خود را بر خارها کشان بینی و بی‌خبر از حال زارم نشینی. من هم پسری بودم برایت، چرا بایدم معشوق خوانی و عصای بهشتی به دستم دهی و به همه بگویی که این عصا از بهشت آمده؟ اینک که دستم از همه جا کوتاه است، کو آن عصا؟ برادران همان عصا را از دستم گرفته آن قدر بر سرم کوفتند با سر کوفت‌های تلخ ناگوار به جای سرنیزه دلم را سوراخ کرد». بنابراین اگر بر باز آفرینی این گونه داستان‌های قرآنی، ایرادی وارد وارد باشه اول باید بر حکیمان و عارفانی که در مقام تاول عرفانی برآمده‌اند، ایراد گرفت. مضاف بر این که باز آفرینی داستانی، فقط الهام گرفتن از یک سابقه‌ی ذهنی و تجدید بنای کل ساختار آن است و از جهت ادبی و فرهنگی در تمام جهان مقبولیت یافته است.

☑ موسیقی و شجریان

عبدالرضا جلیلیان - شوش دانیال

این حقیر تقاضا داشتم و پیشنهادی که امید است مورد قبول حضرت عالی قرار گیرد. در **ماهنامه‌ی حافظ** جا دارد سخنی هم از اهل موسیقی به عمل آید، چرا که موسیقی خوب در مملکت ما در دست افراد بی‌اطلاع از علم موسیقی و طرفداران این گونه افراد نیز موسیقی را در جهت تفننی، تفریحی و نه شناخت اشعار خوب و یا متن عالی و صدای ساز و آواز با تکنیک و به صورت موسیقی می‌پذیرند که چرا گوش آنان را عادت به این گونه موسیقی خو داده‌اند. اما چنانچه نشریات به خصوص نشریه‌ی معتبری چون **حافظ** که خوانندگان متفکری در زمینه‌های مختلف علمی، هنری، تاریخی و سیاسی دارد، جا دارد که گاهی چنانچه مقدر باشد از استادان به نام و گمنام موسیقی دعوت به ارسال مقاله و یا گفت‌وگو در این زمینه بنمایید. به خصوص استاد بزرگ موسیقی ایران زمین جناب آقای محمدرضا شجریان که آن چنان که شایسته‌ی او بوده است، نامش نبایدست این گونه در گمنامی مطبوعات ناپیدا باشد. با سپاس و تشکر فراوان قطعه شعری را در رابطه با این استاد ارسال می‌دارم که در صورت امکان چاپ و تقدیم ایشان گردد.

حضرت محمد، مؤثرترین مرد جهان

ناصر بصیری - شیراز

یک محقق امریکایی به نام مایکل هارت M. Hart صد نفر کنسانی را که در تاریخ بشریت بیشترین تاثیر را در دنیا داشته اند، معرفی کرده است. حضرت محمد در راس این صد نفر است. نام کتاب عبارت است از:
The 100, A Ranking of the Most Influential Persons in History

تقویم شاهنشاهی

نیما بیهقی - تهران

عطف به مقاله «تبدیل گاه‌شماری شمسی به گاه‌شماری شاهنشاهی» مندرج در صفحه‌های ۳۰-۳۲ مجله‌ی شماره‌ی ۱۹ (مهر ۸۴) که طی آن از نقش مجید کفایی در تعویض تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی مطالبی نوشته بودید، باید به استحضار برسانم که آقای کفایی نخست در ۹ آذر ۱۳۳۵ توسط اسناله علم پیشنهاد تغییر مبدأ تاریخ ایران را داده و سپس در سوم اسفند ۱۳۵۴ در مقام راجزین سفارت ایران در کانادا تجدید مطلع کرده و از شاه تقاضای شرقیایی کرده، نامه‌ی او در ۱۲ اسفند ۱۳۵۴ به عرض شاه رسیده و به فاصله‌ی فقط دوازده روز یعنی در ۲۴ اسفند ۵۴ حسب‌الامر ملوکانه مجلسین سنا و شورا لایحه‌ی تغییر تقویم مملکت را تصویب کردند.

خاطرات غلام رضا پهلوی

دکتر خسرو کاظمی - کالیفرنیا

دو مقاله در شماره‌ی ۲۸ ماهنامه در خصوص خاطرات دکتر هوشنگ نهاوندی و نقادای آقایان دکتر سعید سادات و دکتر ناصر تکمیل همایون را خواندم و مقاله‌ی هم برای این موضوع خواهم نوشت تا ثابت کنم که آقایان نویسندگان هم تنها به قاضی رفته‌اند و نادرست نوشته‌اند.

به علاوه اخیراً شامپور غلام‌رضا پهلوی هم خاطرات خود را با عنوان «پدرم و برادرم: پادشاهان ایران» (گویا به هزینه‌ی فرح پهلوی) چاپ کرده و طی آن گفته است که پدرش رضاشاه برادرش محمدرضا پهلوی، پادشاهانی خوب و مقتدری بودند و به این دلیل با حذف دموکراسی در ایران، سلطنت کردند که تا مردم فقیر و بی‌سواد باشند دموکراسی برایشان معنی و مفهومی ندارد.

بنده عقیده دارم که ماهنامه‌ی حافظ باید این خاطرات را چاپ و سپس نقد و حلالتی کند تا ملت ما در آینده اشتباهات گذشته را تکرار نکند.

نقد عادل بودن انوشیروان

محمدعلی حمید سخامهر - تبریز

در نگاهی به توصیف انوشیروان با قلم جناب آقای دکتر علی‌قلی محمودی بختیاری در مجله‌ی شماره‌ی ۲۶ حافظ، باید گفت که زنجیر وسیله‌ی ست برای اسارت نه عدالت، بنا بر این زنجیر عدالت

انوشیروان تزویر بوده است. من گفته‌ام:

گر زمان بخشد به من روزی کمان و تیر را

تیر باران می‌کنم زور و زور و تزویر را

دلیل محکمی که آقای دکتر برای اثبات دادگری انوشیروان در دست دارند، همانا زنجیر است که به وسیله‌ی آن عدالت را در برهه‌ی «خر» برقرار کرده است و البته خودشان هم توضیح داده‌اند این داستان ساخته و پرداخته‌ی ذهن عالی‌جناب نظام‌الملک و وزیر ملک‌شاه سلجوقی بوده است. بدیهی‌ست این عوام‌فریبی‌ها نتواند چون در عصر برهه‌ی از زمان استعمار حاکم بوده و خوانده بوده، به قول شاعر «هر آن که خر شود البته می‌شوند سوارش»! تعجب این جاست، شاهنشاهی که با این همه دادگستری عدالت خود را به حیوان هم ثابت کرده است، چه گونه به خاطر حفظ مقام هزاران انسان را به حرم حق طلبی و عدالت‌خواهی اعدام و حتا به نزدیکان خویشان و فرزندان خود هم رحم نکرده. حتماً جناب دکتر خواهند فرمود که این هم دلیل بر عدالت قبله‌ی عالم بوده است چون اعدای ما مزدکی بوده‌اند!

جناب دکتر محمودی بختیاری خودشان تایید می‌کنند که در دوره‌ی ساسانیان طبقه‌ی دبیران از طبقات ممتاز و از ارکان مملکت به شمار می‌رفتند، به همین جهت شغل دبیری به خاندان اشراف و بزرگ‌زادگان اختصاص داشته. یعنی گزینش براساس اشرافیت و روابط بوده است نه لیاقت؛ انوشیروان هم خلاف آئین و بنیاد جامعه کاری انجام نمی‌داده، سپس برخلاف همین عقیده اظهار می‌دارند که بوذرجمهر در دیاری دور افتاده، روستازاده‌ی بوده که بر اثر تیزهوشی به بالاترین پایگاه اجتماعی برگزیده شده و هیچ روشن نیست که پدر او از کفشگر بالاتر بوده است.

حالا سوال این جاست که اگر چنین بوده است، دیگر فرزند کفشگر به چه جرمی از مقام و مزایای دبیری محروم شده است؟ از کجا معلوم که نبوغ و استعداد کفشگر زاده از بوذرجمهر روستازاده کم‌تر بوده است؟ شما باید دلیل اضمحلال تشکیلات ساسانیان را دریابید و بنانید و باور کنید حکومتی که تشکیلاتش بر پایه‌ی عدالت استوار باشند هرگز مضمحل نمی‌شود. (زنجیر عدالت انوشیروان تزویر بود)

نقاشی صنیع الملک از امیر کبیر

دکتر سعید سادات - تهران

در صفحه‌ی آخر ماهنامه‌ی شماره‌ی ۲۳ (نیمه‌ی دوم بهمن ۱۳۸۴) تصویری چهاررنگ از امیر کبیر، اثر ابوالحسن صنیع الملک در کتاب هزار و یک شب چاپ فرموده بودید که چون توضیحات کفایی راجع به این نقاشی و آن تصویر در اختیار خوانندگان نگذاشته بودید لازم دانستم آن نقاش را طی این مقاله معرفی کنم.

ابوالحسن غفاری ملقب به صنیع الملک کاشانی (۱۲۳۹-۱۲۸۲ ق / ۱۸۱۳-۱۸۶۳ م) که در دوره‌ی محمدشاه قاجار برای فرا گرفتن پیکر نگاری و نقش‌پرتره به ایتالیا اعزام شد، در سال دوم سلطنت ناصرالدین شاه به ایران برگشت و به دستور شاه موظف شد که برای کتاب هزار و یک شب که قبلاً در ۱۲۵۹ ق / ۱۸۷۱ م به دستور بهمن میرزا وسیله‌ی عبداللطیف طسوجی به فارسی ترجمه شده بود، نقاشی کند. صنیع الملک هم به امر شاه در نسخه‌ی مصور این کتاب هر ورق مکتوب یک ورق نقاشی

متناسبی با موضوع می‌کشد و گاهی نوآوری‌های هم می‌کند، از جمله در داستان مربوط به هارون و جعفر برمکی به‌جای هارون عکس ناصرالدین‌شاه و به‌جای جعفر برمکی عکس صدراعظم وقت (امیرکبیر) را می‌کشد و این بهترین تصویر موجود از امیرکبیر است.

بازنده‌ی پیروز

عابسی نوروژی - لاهیجان

من می‌میرم، تو می‌میری، خیلی‌ها می‌میرند، نه همه می‌میرند. آری همه می‌میرند. زمان در گذر بود، می‌گذشت و تا بی‌نهایت می‌گذرد و هیچ‌کس توان بیان شکست او را هم نه داشت و نه خواهد داشت زندگی رازمان پیر کرد. رودخانه‌ی فاصل زندگی تا زندگی و زمان تا لب ساحل این رود خروشان تمام موجودات را همراهی می‌کند. من در مقابل نیرنگ تو مغلوب و تو ظالمی به مظلوم. ولی فکر نکن که پیروزی، زیرا سردار من به‌سر وقت تو خواهد رسید. سردار من نرم‌نرمک از آن، رد ساییده شده بر سر و پیکرت خواهد ریخته و تو نیز به لب آن رودخانه خواهی رسید، رودخانه‌ی خروشان خروشان، آن‌جاست که می‌فهمی که باختی، افسوس چه دیر؟!

درد من درد بزرگی است ای رفیق! چون تو نمی‌دانی که نمی‌دانی و فکر می‌کنی که می‌دانی، به راستی که ندانستن حق و جستن حق دیگری با نظر حق خویش بزرگ‌ترین گمراهی‌ست. و تو به همراهی شیطان وجودت در دنیای فانی جولان می‌دهی. بتاز، بتاز تا زمین خوردنت را ببینم، اسبت را هی کن و تازیانه بر پشتش بزن تا کبودی جای تازیانه‌ی سردارم را بر جسم بی‌مقدارت با چشم‌هایم نه با وجودم، ببینم. دردهای آدم‌ها این است که همیشه فکر می‌کنیم کارهایی را که انجام می‌دهیم، درست است غافل از آن‌که دانای کل در دنیا به‌غیر از خداوند واحد وجود ندارد. همه‌ی ما به درگاه او دعا می‌کنیم و طلب چیزی داریم، یکی پول و دیگری بهشت و خوبی‌هایش را می‌طلبیم. یکی زن زیبا و دیگری مردی باوقار سوار بر اسب سفید و هیچ‌کس از کمی و نقصان عقل خویش به درگاه او (خداوند) شکوه نمی‌کند.

خیام، فیلسوف و شاعر

دکتر حسین جودی - تهران

مقاله‌ی «خیام، فیلسوف و شاعر» را در شماره‌ی ۲۸ مجله خواندم. لله درک. در یک مقاله‌ی پنج صفحه‌ی با استناد و ارجاع به چندین کتاب دست اول، چندین اشتباه از چند استاد و ادب‌دان قدر اول را برشمرده و آن‌ها را تصحیح کرده بودید، از جمله:

۱- علامه‌ی محمد قزوینی که معنی «الازکیاء» را در متن تتمه‌صوان‌الحکمه ندانسته و گفته است که محرف است و شما ثابت کرده‌اید که مقصود، شهود عادل و کاتبان عدل یعنی در حقیقت اشخاص مترادف با مسوول گواهی امضا یا دارندگان دفاتر اسناد رسمی در ایران امروز بوده است.

۲- نویسنده‌ی نامدار علی دشتی که باهوش و فراست بود، ولی فرصت و عادت به مراجعه به متون مهم برای کارهای تحقیقی نداشت، وقتی به تعبیر «ادع الازکیاء» که قزوینی آن را «محرف» دانسته

می‌رسد، خودش را راحت کرده و نوشته «جماعت» را حاضر کن!

۳- استاد سعید نفیسی که نظر به تعبیر «معلمی» در نوشته‌ی خیام نسبت به ابن‌سینا، خیام را شاگرد ابن‌سینا گمان برده و چون تاریخ‌ها با هم نمی‌خوانند، عمر خیام را به بیش از یک‌صدسال رسانده.

۴- استاد محیط طباطبایی که بزرگ‌ترین مدعی خلط هویت خیامی فیلسوف متاله و ریاضی با خیام شاعر لابلالی و مادی‌گرا بود و جمعی از بزرگان از جمله دکتر جلالی نائینی هم بر همان عقیده‌اند و در مجله هم مقاله‌ی نوشتند که: خیام، شاعر نیست!

امید دارم این بحث‌ها را باز هم ادامه دهید و خوانندگان را از خرمن فیض خود مستفیض کنید. در عین حال، بنده چاپ شعر عماد خراسانی را که ناظر به کیفیت دروغین شراب‌خواره‌ی خیام است، در مجله نپسندیدم. خیام قطعاً نمی‌تواند طرف خطاب آن مزخرف باشد.

گلبانگ پهلوی و گلبانگ مسلمانی

بدری حسابی - اردبیل

در مقاله‌ی عالمانه‌ی که در شماره‌ی ۱۹ مجله نوشته بودید، گلبانگ پهلوی را در شعر حافظ، دلیل علاقه‌ی او به فرهنگ ایران باستان آورده بودید، بنده می‌خواهم عرض کنم که در حقیقت گلبانگ پهلوی، درست مقابل و معارف گلبانگ محمدی و گلبانگ مسلمانی (اذان) است که از روی گلدسته و منار بانگ برمی‌دارند.

نقد شعر

علی حاتمی - کازرون

۱- مثل همیشه ابتدا می‌روم سراغ صفحات با شاعران امروز. آن‌چه در صفحه‌ی شعر مشاهده می‌شود متأسفانه بیش‌تر تقلیل یافته‌ی مقالات سیاست‌زده‌ی است که در قالب کلمات زیر هم نوشته شده. تقریباً با جنبش مشروطیت، بخش بزرگی از شعر با سیاست و مسائل اجتماع عجین شد، کاری که قبلاً کم‌تر صورت گرفته بود و در آگاهی‌بخشی به اجتماع نقش مهمی بر عهده گرفت. شاید شرایط این‌گونه اقتضا می‌کرد و آن‌متن‌ها قبل از این‌که سیاسی باشند، شعر بودند. در هر صورت تاریخ انقضای اغلب آن آثار تقریباً تمام شده است و تنها ارزش تاریخی می‌توانند داشته باشند. گرچه گاه عنایت و لطافت برخی از آن‌ها مانند کارهای نسیم شمال هنوز [به‌خاطر طنزشان] مشتاقان را به‌خود جذب می‌کند.

شعر اگر قائم‌بالذات نباشد و یا تنها در عرصه‌ی شعر تجلی کند مشکل بتواند به جاودانگی برسد و شعر سپید در غیبت وزن و قافیه یعنی آن‌چه شعر کلاسیک را سزیا نگه می‌داشته نمی‌تواند پای‌بند برخی شاخصه‌های زیباشناسانه از جمله موسیقی درونی و ایجاز و... نباشد.

۲- در ترازوی رستم و سهراب که بی‌شک از نقاط اوج اثر حماسی فردوسی بزرگ است، رستم از فضای اسطوره‌ی و هاله‌ی که از نبردهای او با دیوان و گردن‌کشان و فائق آمدن بر آن‌ها فرایش گرفته، بیرون می‌آید به‌گونه‌ی که خواننده به‌راحتی با او هم ذات‌پنداری می‌کند و در پایان فاجعه، هم‌پای او آندوه‌گین می‌شود.

اما آن‌چه ترازوی را این‌گونه شکل می‌دهد و یا حداقل در آن

اخبار فرهنگی

مولر است. خورشیدی و بدخویی رستم علی رستم صلح طلبی های اولیه ی سهراب و توسل او به خدعه است و برای زنده ماندن وقتی در وهله ی نخست از پهلوان جوان شکست می خورد:

به سهراب گفت ای یل شیرگیر
گمندانگن و گرد و شمشیرگیر
دگرگونه تر باشد آیین ما
جزین باشد آرایش دین ما
کسی گو به کشتی نبرد آورد
سر مهتری زیر گرد آورد
نخستین که پشتش نهد بر زمین
نبرد سرش گرچه باشد به کین
گوش باز دیگر به زیر آورد
ز آفگندنش نام شیر آورد
بدان چاه از چنگ آن ازدها

همی خواست کاید ز کشتن رها
۳- سخن اصلی بر سر تعصبا و مطلق گرایی هایی است که همیشه مانع اندیشه و ورزی های صحیح، رشد و بالندگی افراد و جامعه بوده و گرنه رستم که بیش تر یک شخصیت داستانی است. این مساله به گونه ی دیگر هم در بخش برخورد آرا و اندیشه های نشریه مطرح می شود مانند «فروغ الگوی زن ایرانی هست یا نیست» که این یک بحث انحرافی و نقد شخصیت بهجای نقد آثار است. زیرا نه قرار است چنین باشد و نه خود چنین ادعایی داشته. فروغ به اعتبار آثارش تنها یکی از شاعران بزرگ معاصر است و طبیعتاً شعرهایش زنده همین.

۱- روز دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۵ جشن رونمایی جلد اول دانشنامه ی زبان و ادب فارسی در شبه قاره در باشگاه نهاد ریاست جمهوری در خیابان شهید فیاضی (فرشته ی سابق) برگزار شد. در این مراسم حسن حبیبی (رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، دکتر غلام علی حداد عادل (رییس اسبق فرهنگستان و رییس کنونی مجلس شورای اسلامی)، دکتر مودنی (ویراستار این دانشنامه) و... سخنرانی کردند. در این مراسم دکتر حداد عادل شعری چاپ نشده اثر طبع خویش را خواند که چند بیت آن این است:

بهار آمد و آمد دوباره موسم بهاران
دوباره باد بهاران، دوباره بوی بهاران
رسید مژده ی شیرین بامداد بهاری
گذشت تلخی شب های سرد و تلخ زمستان
دمهد خرمن خرمن دوباره سنبل و سوسن
شکفت دامن دامن دوباره لاله و ریحان
وزید باد بهاری دوباره بر تن صحرا
دوید خون به تن بوته های خشک بیابان
رسید وقت سحر از سفر دوباره پرستو
به آشیانه ی خود زیر سقف کلبه ی دهقان
ستاده سرو و صنوبر به سرفرازی و شادی
به پیشواز بهاران به صف کنار خیابان
به مرغزار به هر سو چریده آهوی وحشی
به کوهسار به هر جا چمنه کبک خرابان
چو نوعروس به صحن چمن درآمده گیلاس
به بر لباس قشنگ و به لب لبخیم بهاران
نهاده سبزه و نقل و گل و گلاب و کلوچه

کنار آینه و شمع و شیر و ماهی و قرآن
۲- چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۵، به مناسبت ششمین سالگرد درگذشت استاد سیدعلینقی امین در مراسمی بر مزار آن مرحوم در حضرت عبدالعظیم برگزار شد و شعر زیبای ادیب مسعودی در رثای ایشان (چاپ شده در صفحه ی ۸۵ همین شماره) قرائت گردید.

۳- صبح روز جمعه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۵، تعدادی از علاقه مندان نهضت ملی ایران در سالروز تولد زنده یاد دکتر محمد مصدق در سر مزار او در قلمه ی احمدآباد حضور یافتند. در بعداز ظهر همان روز تعدادی از اهالی قلم و شعر و ادب در انجمن آثار و مفاصل فرهنگی حافط علی آذرشاهی (آتش) گرد آمدند. در این مراسم شاعران شعرخوانی و سردبیر حافظ سخنرانی کردند. گفتنی است که احمد شاملو، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، دلکش، پوران و چندین شاعر و هنرمند دیگر در گورستان امامزاده طاهر مدفون اند.

۴- روز پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۸۵، به ابتکار علی دهباشی مجلس بزرگداشتی برای استاد سیدرضا سیدحسینی (مترجم نامدار به دلیل هشتادمین سال تولد او) در خانه ی هنرمندان برگزار شد. در این مجلس آقایان احمد سمعی گیلانی، بهامالدین خرمشاهی، سیداحمد وکیلان، دکتر ناهید توسلی و... سخنرانی کردند و انبوهی از اهل قلم و فرهنگ از جمله آقایان احمد مسجدجامعی، احمد محیط طباطبایی، اکبر گنجی، محمد محمدعلی عمران صلاحی و جواد مجابی و سردبیر حافظ حضور داشتند.

۵- روز چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۵ به دعوت هوشنگ وزیری قرائتی، انجمن ادبی بهار خقانی در تالار بتهوون در خانه ی هنرمندان برگزار شد و شاعران متعددی به شعرخوانی پرداختند. در این جلسه هم چنین طی مراسمی، پرتوی پروفسور سیدحسن امین (سردبیر حافظ) اثر خاتم سلیمه اسدزاده به وی اهدا شد.

